

نباید بترسند مگر از زبان زبان عوام و ما اگر ازین یک فقره
احتیاط کنیم ننگ ما نخواهد بود

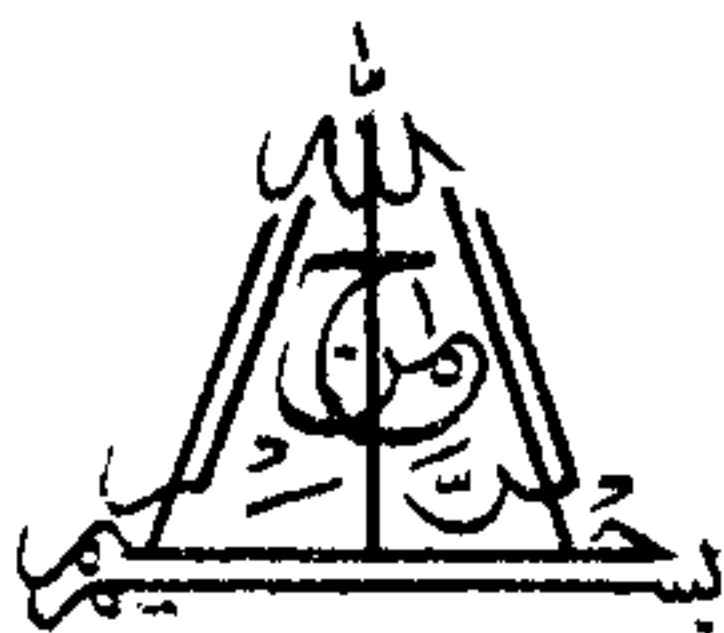
جراحات السنان لها التیام

ولا يلتام ما جرح اللسان

زبابرا که بخصوصه قبله عالم و عالمیان خصت نداده در باب
ایل بایان و ولایات شهر زور و کوی و حریر اگر خدا نخواسته
دست آنعالیجاه از دامن هر چاره و گریز کوتاه نشود تا
این حد هم اذن و اجازت میدیم که الفاظ مبهمه و فقرات
ذو احتمالین در فصلی که موقع ذکر این مطلب است بزور
میرزائی و قوه انشائی بگنجانند که راه سخن برای ما باقی بماند و
این تصرف و تسلطی که حالا داریم سلب نشود و از
روی عهد نامه بحث بر ما وارد نیاید. و این آخر الدوا
و آخر العلاج است. و معلوم است که هرگاه طورهای

دیگر انشاء الله تعالی از پیش برود البته البته بهتر و خوبتر
 و با شکوه تر خواهد بود و همچنین جاهاست که از دست دبیر
 زیاده از هزار تیره و شمشیر توقع خدمت میتوان داشت
 تحریر فی شهر شوال المکرم سنه ۱۲۳۸ *

حصه دوم
 مکاتباتی است که
 قائم مقام پشایان و گان یا
 پوزرا و امرا و دوستان
 خود نوشتند



کاغذ نیست کہ قایم مقام بمیزا صادق
 وقایع نگار در حین ماموریت بجانب
 بغداد نوشته است بعد از شکست چوپان
 اوغلی و فتح دولت ایران



مخدوم مطاع مشفق مهربان آمنت بمن نور بک الظلم
 و اوضح بک الهم وجعلک آية من آیات ملکه و علامته

من علامات سلطانه - رقیه کریمه رسید و اسبغ مکررات و
ایضاح مبهمات بحمد الله نمود - کشادن درهای بسته و
بستن پیمانهای شکسته همیشه موقوف باشارت امان فیض

شامل بوده - و از بغداد تا هرات و از جیحون تا فرات
کمتر آب و خاکی است که بمن قدم پاک شما طراوت
امن و طراوت امان نیافته باشد - مصراع

خوشا نوامی بغداد و جای فضل و هنر

که مویب مسعود و قایع نگار چون نسیم بلغ بهار بر آنجا
خواهد گذشت و ساحات آن بر احاطت امن و امان
مشخون خواهد گشت - خاطر بنده مخلص بالفعل که خبر

عزیمت سامی بدان نوامی رسید از کار آنطرف جمعیت
و بیچوجه دغدغه و پریشانی ندارد - بار اول نیست که بغداد
خرا بر اینمین قدم شریف خود آباد کردید - تمام وزیر را

بتجیرات و لپییر باصلاح آورده باشند - مصرع

ای الوریب بنده چون انوری هزار

وقت آنست که بار دیگر آبی بر روی کار آن حدود بیاریت

و باران رحمت بر خلق انسان بارید چه کاندرا امید قطره باران نشسته اند

کار ایران و روم از دو سمت بهم بسته است آنچه

متعلق بسمت ارمنیه و ارذنه الروم بود بحمد الله نطقی

وارد و آنچه مربوط بآن سمت است بفضل الله در

جنب توبه شامه عظمی ندارد - ذکر می که در قرار نامه صلح

دولتین در باب ایل بایان و استجانات گروستان شده

بود بطریقی که البته متفرع سمع شریف عالی شده

مقبول طبع اثرات اعلی نیفتاد و کار بتجدید مکالمه از

حضرت نیابت سلطنت افتاد - و بعون الهی و

سخت شایسته شاهی سرعسکر جانب شرق تقدیر و ساطت

و تعدد کفایت کرده و تاکید و ابرام در تعجیل و ارسال
 قاسم خان سرسنگ که بسفارت منصوب است نموده -
 و اینک امروز که بستم بیع الثانی است برفاقت
 توفیقات سبحانی روانه میشود - امید هست که بوضع
 خوب بیسنگ و آشوب مقاصد ایندولت در آندولت
 ساخته شود - و بار دیگر تیغ جدال بین المسلمین آخته
 نگردد - چرا که خواهشهای ایندولت همه امور جزئیة مسلمه
 است و شریعت ما شریعت سهله و سجه - دولت روم
 هم بتایید شاه مردان ضربی خورده و حسابی برده اند -
 همینکه از ایطوت سپاهی مستعد برود و قلاع مسترد بشود
 انشاء الله آرامی خواهند گرفت - مردمان اهل سنگین
 متینی هستند - اینقدر سبک و تنک و جاہل نیستند که
 دنبال گروهی بیفتند و از پی مرغ در هوا بروند - ایلات

بابان از آفتاب تابان روشن تر است که نوکر قدیم
 این دولت قومیند- و اگر منکر و مشاجری باشد برهانی
 قاطع مثل همراهان سرتیب با نظم و ترتیب و سیف
 و سنان طوع العنان در دست دارید- خاطرمان جمع
 باشد- و بقلب ثابت و ساکن و حواص^x مجموع مطمئن
 حرف بزنید- و هر چه هوای دلان و صلاح دولتتان
 است همانرا بکنید- و انصاف پدید- همه باید شکر بکنیم و
 قدر این دشمنک دانای خود مانرا بدانیم- سگشان صد
 هزار بار بر این دوستهای نادان منحوس که عیاذا بالله
 همسایه ملک محروسند شرف دارد- مصرع

نه از روم حکایت کن نه از روم

بنده مخلص را با حرف و صحبت ملک و دولت چه

کار است- مصرع شغلت نفسی عن الدنيا و ما فیها +

سید مشفق و نیر مشرق و صاحب صادق و مخدوم
موافق من شعر

آخر چه بلایی تو که در وصف نیائی
بسیار بگفتیم و نکردیم بیانت

عجز الواصفون عن صفتک

این بار که چاپار آمد این چه طور مطلب نگاری و
دلربائی بود که تا مصرع

مهر از سرنامه بر گرفتیم *

بی اختیار شعله شوق سرکش شد و خرمین صبر آتش
گرفت - مصرع - من نمیدانم که این جنس سخن را نام چیست

شعر

یک دلیری کنم قرینۀ شرک * نکنم لا اله الا الله

والسلام

کانهذلبیت که مرحوم قائم مقام بمیرزا
 صادق مروی وقایع نگار از تبریز در
 زمان حیات نواب نایب السلطنه
 العلیه نوشته است

رب اشح لی صداری ویسرلی امری و احلل عقدة
 من لسانی یفقهو قولی - رشید رسیده عریضه را رساندم
 جوابی مبارک دادند تلج تارک خواهیید فرمود - حیرتی
 دارم که قول معروف شما را بنطلق مجهول خود چگونه
 جواب دهم اما

مصرع

نه این بدعت من آوردم بعالم

ان من شیء الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم

کتاب شما غالباً کلیات نوائی بود جزئیات هوایی را که

مغلوب ساخت - مصرع

این هنوز از نتیجه سحر است

بفضل الله صبحهای روشن و باغهای گلشن در پیش

داریم مفسدتهم هباء و افئدتهم هواء - کلیات خاص

عقل است جزئیات کار نفس ان النفس لامارة بالسوء

مصرع - مطرب عشق عجب ساز و نوائی دارد به شعر

قامع الرأس عجب نفس

باطل السحر لین و کبر

بیاکن هر هوا فتورده هر غرور جامع انجیرات مانع الشور

مشهور شد از رایت او آیت مهدی

منسوخ شد از هدایت او فتنه دجال

فغلبوا هناك وانقلبوا صاغرين - دنیا دار مکافات است
 وکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب - تلافی بقیامت
 نیماند - خون پروانه شمع را تا صبح امان نمیدهد - والولی
 اولی باخذ النار والله عزیز ذوانتقام - مصرع

محتسب خم شکست و من سراو

گویند انشاء الله بشکنیم زود است که از ملجمه بدامغه خواهد
 رسید - و نعم ما قال النابغه -

ولا عیب فیهم غیران سیوفهم

بهن فلول من قراع الکتائب

تغیبرن من از مان بیوم حلیمه

الی الیوم قد جربن کل التجارب

نظار بعثه الله تعالی که کلیات نوائی مانند شمس منحصراً

انفرد است چرا که از این این زمان بهیچس رانا امروز

مکتب این نطق و بیان مقدور نشده و این سهلترین
معجز آنکه و بنان است بی بدایع افکار سرکار نیز
در یکجا بجائست که دست بیچ آفریده بدانجا نرسد -
طور ما وراء الأقطار - مصرع

نه نبوت میتوانم گفتنش نه ساحری

ابوالعناهمیه نیز در باب عبد الله بن معن چنین بود
همچنانکه انوری در هجو عمزاد و مولوی در مدح حسام
الدین و پروجردی در صحبت کاتب میفرمایند که خاطر
ما را باین طرز سخن رانی شامیل بی نهایت حاصل
شده - زدنا شرحاً و تفصیلاً نزدیک عزا و تفیضلاً شعر

عجبی الدهر فی تقلبه

وکل احوال دهر نا عجب

حوض چببست و فراش کیست و پاشویه کجاست و

واگویه کدام - مصرع - و ما حب الذیار شققن قلبی *

واگویه مردمان نغزگفتار را همچنان امان لذت دهد

که نوشخوار اشتزان بار بردار را - امان از واگویه مصرع

از هر چه بگذری سخن دوست خوشتر است

مخصوصاً در قدح دشمنان و مدح دوستان - کاغذ شما کاغذ

نبود - جوهری نافذ بود - لها فی عظام الشاربین ذیب

فتمشت فی مفاصلنا کتمشی البء فی السقم - جلوه خورشید

داروی جمشید را از وقع و نمود انداخت - رم گم شد - و

پنج کبخی گرفت - دیگر بدیره و شمتناس را بذریعه و التماس

از تاجر و فاجر نباید خواست سیالی را زیرا عجب که با

انبازی شما مصرع

آنچه خود داشتت ز بیگانه تمنا میگرد

هلم الی الخضر الحلال والعذب الزکال - نگار خانه و قایع نگار

صفحه نور لعه طور صحیفه قدس حدیقه خلد - فیها ما کتبتھی

الانفس و تلذ الأ عین - فرمودند ما را با الفاظ و عبارات

و الحاظ و اشارات کاری نیست - موع مضامین و

معانی هستیم نه در پی اجماع و توانی مصرع

حافظاگر معنی داری بیار

از آن معانی دلجویی دلخواه شادی افزای چو جان و

چو جوانی غم گاه

هر مدتی که گفتی در وصف آن شامل

هر کوشنید گفتا شد در قائل

امیدواریم که تا رسیدن این ذریعه تازهای بی اندازه

تحصیل کرده باشید محتاج باعاده اذکار و تکرار اخبار

نشوید - لکن جدید لذت - پاری نیاید بکار - اگر می آمد

کرد دل نمیرد غم نیمخورد کار تیلی قد عزلناک فقم

نمی گفت - چو ر تقدی لا حبیب بعدای میگفت و
 ار حدوث است کار بقدم نباید داشت - ارغوانی ابرار
 کاعب و معتر بکار است احادیث مرویه بر چند جمله
 بالاتفاق ظاهر و طیبند اما بعد از نقل و حکایت و سمع
 و روایت حکم مفرغ و ثیب خواهند داشت خلافا
 للحنان المحمود - چه بهتر که طیب باشند و ثیب نباشند -
 کانهن الیاقوت والمرجان لم یطشهن انس قبلنا ولا
 جان اقدی بها از جان تم بهجتی فاصیر فی کل
 اللسان فداها - از شما دور بود که در باب دلایل بر بنده
 بحث کنید - کلم الناس علی قدر عقولهم - دلیل و برهان
 اسباب قیل و قال است چه ربط بوجد و حال دارد -
 اختلاف اقوال باختلاف احوال منوط است - مصرع
 پای استدلال بیان چوین بود

اما حرب ساده ترک خاص بهرام چو پینه است سرهای
 بی تکمین را جز بی پای بی تکمین نشاید سپرد. معارضه بمشل
 را از دست نباید داد. بلد های راه از ره های آگاه
 بی نیازند. گمراهان محتاج دلیلند و رهبران کیاب و
 قلیل -

شعر

فی العشق تسومنی دلیلا

ها وجهک اوضح الدلائل

تا الله کنت هالکا فی شقوتی لو لم ارک. اینجا خواهم
 گرفت باقی مطلب ماند بچاپار دیگر.

کافذیست که قایم مقام بوقلیع نگار
 از تمبرز نوشته است در زمان

حیات نواب نایب السلطنه

جاء الكتاب فجائني روح وريحان وراحة

مما حوى نكت البراعة والبلاغة والفصاحة

رقیمہ جات شریفیہ بعد از ہزار انتظار رسید و نجالتی

کامل دست داد کہ در عریفیہ سرکار رکن الدولہ در

باب ترک رقیمہ نگاری و التزام فراموش کاری شما

بی ادیبہا کردہ بودم معذور دارید کہ پر مشتاق بودم

و زیادہ محروم ماندم باینسبب بی اختیار آرزوی دستگی

جسارت نمودم مصرع

گر بکشتی حامی در بنوازی رواست

شکایتی از عراق و فارس در ضمن مسطورات سرکار

لمحوظ شد فرمودند مصرع

پیا که نوبت تبریزی و وقت بغداد است

آدم وزیر آنجا است البته وقایع را خواهید نگاشت باینجا

نواب نایب السلطنه روحی قزاق سخت محکم و استوار

پسای کار ایستاده بودند - باز هم کالجبل لا تحریکه العواصم

هستند - اما شما قدری سست گرفتید که حقیقت آنرا

ملک خوب مستحضر است - اینجا مذکور و مشهور است

که عالیجاه محمد صادق خان را از فارس یا عراق براین

داشته اند که آنجا برخلاف عقیده التفات قدیم باشد -

بخدم صلوات الله علیه که باور نکردم و نمیکنم العیاذ بالله

هر دو چشم بینیم یا هر دو گوش بشنوم چرا که او ع

گل بهشت مخمدر آب حیوان است

بد ندارد هر چه میکند خوب است - اما من بسر خودت

از بس بدم شایسته صد هزار چندانم تا مراد و حاجی بابا

چه بگویند و ملک محمد و مشهدی حسن چها ازینجا در دل برده
 باشند. ع فراق یار که پیش تو پر کاهی نیست *
 بیا بر دل بنده و جلایر بین که کوه الوند است
 البرز است و دماوند است - جلایری باقی نمانده مثل
 طفل یتیم و مال بیصاحب و متاع بیخردیار ع
 زبان بریده کبکچی نشسته صم بکم
 جلایر نامه طی شد مقاله استجمامیه ابرماند مثنوی را
 حسام الدین میگفت نه ملا شعر
 بلبل از فیض گل آموخت سخن در نه نبود
 اینمه قول و غزل تعبیه در منقارش
 ع ای شب هجران تو پنداری برون از روزگاری *
 یاد آن شبها خوشا آن روزها - باری از صحبت حضور که
 مجوریم قصیده بدین وزن و روپرا زودتر ارسال فرمائید

که بالمره محروم نباشم - فرمودند این بار وقایع نگار بر باری
و دو بیستی ما را مشغول داشت زیاده زحمتی بطبع خود نداد

این رقعہ را معلوم نیست کہ قیام مقام
بکہ نوشته است

باد آمد و بوی عنبر آورد. بادام شگوفه بر سر آورد
نامه نامی که نافه مشک تر و نسجه خط دلبر بود و در بهترین
وقتی و خوشترین وجهی رسید و ساحت خاطر را رشک
باغ بهشت و موسم اردی بهشت ساخت مجور مشتاق
را حالتی غریب پدید آمد که جان در گلشن عشرت داشت
و دل در آتش حسرت گذاشت - گاه از دیدن خط
مکتوب منتعش و گاه از ندیدن روی مطلوب مشتعل -

یا رب این آتش که بر جان منست

سرد کن زان سان که کردی بر خلیل

بلی رسیدن این قاصد و رساندن این کاغذ بعد از

عهد بعید و قطع امید فرجی بعد از شدت و فرجی بعد

از محنت بود - و خاطر پریشانرا با همه آشفتگی چندان شاد

و شگفتگی داد که نعوذ بالله اگر رشته از این معنی با آسمان رسد

و فکر انتقام کند خدا میداند از آن عهد و زمان که دست

جفای آسمان بقطع رشته وصل پرداخته و ما را از یکدیگر

جدا ساخته یکدم از عمر خود شمارم و نفسی بجام دل برارم

هرگز ندیده بودم مگر امروز که نگاشته کلک سامی رسید و

سرالکتاب نصف العلاقات ظاهر شد - شعر

باده خاک آلود مان مجنون کند

صاف اگر باشد ندانم چون کند

جای که دیدن چند سطر و خواندن چند حروف بدینسان مایه
 حیات و پیرایه نشاط شود نمیدانم دیدن یار مهربان و
 بوسیدن آندست و بنان چه خواهد کرد **رباعی**

وصلت صنما بهشت دلکش باشد

بجران تو دوزخی پر آتش باشد

مادر خور دوزخیم یارب هرکو

در خورد بهشت است بروخوش باشد

حاشا و کلا استغفر الله ربی و اتوب الیه هرگز خوش

نباشد و تا قیامت دلکش نباشد مگر من نه آن بودم که

بر مرغ جان و تخم چشم خود رشکها داشتم که چرا آن بر

لب دیوار است و این محرم دیدار حالا از کجا اینقدر

حوصله و طاقت بهمرساندم **ع**

که می خورند حریفان و من نظاره کنم

بخدا سوگند بعد از این این طور متاب و توانائی ندارم
و انقدر صبر و شکیبائی در قدرت من نیست - لا

یکلف الله نفسا الا وسعها - شعر

تا قوت صبر بود کردم

اکنون چکنم اگر نباشد

اینجا قبول حیرت است بلکه هنگام رشک و عبرت -

سایه خود را در کوی یار رخصت بار نتوان داد -

اکنون همه را در میان می بینم و خود را در کنار - پندار

که باز ملتزم صبر و قرار باشم لا و الله رباعی

تا چشم من از روی تو مجبور بود

روزم همه همچون شب دیگور بود

اکنون که من از روی تو دورم یارب

هر کس که برویت نگرد کور بود

این کافذ را قایم مقام معلوم نیست
که بکه نوشته

هر شکر کز لفظ تو بر چید طبع

هم بران لفظ و بیان خواهم فشانده

هر گهر کز کلک تو دزدید سمع

هم بر آن کلک و بنان خواهم فشانده

سعدیا گفتار شیرین پیش آن کام و دهان

در بدریا میفرستی زر بمعدن میبری

هزار افسوس صد هزار دریغ که مرا چنانکه بایست دستی

در انشای نثر و انشاد نظم تازی نیست که آنمه عبارت

پردازی را روده درازی و اسپ تازی کنم - ما انشاء الله

خامه ات که عجیر بنیر است و آمه ات عنبر آمیز و نامه